

باز هم درباره اقتصاد سیاسی رهایی زنان

راونتری

مترجم: افشار

۲۰ درصد	حمل و نقل و خدمات عام المنفعه
۲۸ درصد	تولیدات صنعتی
۳۹ درصد	عمده فروشی و خرده فروشی
۴۳ درصد	مستخدمین دولت
۵۱ درصد	بیمه، مالییه و مستغلات
۵۴ درصد	خدمات

نه تنها زنان اعضای مهم نیروی کار هستند بلکه خانه دیگر نمی تواند برای آنان پناهگاهی در برابر ضروریات بازار باشد. وزارت کار می گوید که امروزه ۹۰ درصد دختران در مراحل از زندگی خود کار خواهند کرد (۲). اگر آنطور که سنسٹیو می گوید، نظام سرمایه داری نیاز دارد که زنان را در خانه نگهدارد، باید گفت که در برآوردن این نیاز بطرز بارزتری موفق نبوده است. بنستون همچنین پیشنهاد می کند که یکی از منابع جنس های رهایی زنان می تواند انکشاف اسکال ابتدائی سرمایه داری تولید خانگی باشد که زنان را آزاد خواهد ساخت تا تساوی در کار، حقوق و موقعیت را طلب کنند. اگر بخواهیم از توجه زیادی که اخیراً به مساله زنان می شود سرخشی به دست آوریم، نباید توجه را فقط به خانه یا فقط به محل کار خلاصه کنیم، بلکه باید متضاد موجود بین نقش زن در خانه و در محل کار را بررسی نمائیم. زنان مدت ها در ازبست که در خانه بدون دریافت مزد کار کرده اند. این مساله به تنهایی نمی تواند منع نارضایتی زنان باشد. علاوه بر این باوریم که در صیدکاری بالاتر، مزد کمتر و موقعیت های نابرابرتری برای زنان نتیجه تضاد است که بین نقش فرهنگی زنان و نقش زنان بعنوان کارگر مزدگیر وجود دارد.

در این جامعه، نقش پدر در خانواده بعنوان "بان آور" با بازار و با نقش او بعنوان یک کارگر آزاد مزدگیر همخوانی دارد. ولی نقش از نظر فرهنگی تعریف شده، مادر یعنی نگهدارنده روزمره کودکان با بازار نمی خواند. در حالیکه مردان می توانند از این تفکر که "حداقل، نان خانواده امرادرمی آورم احساس آرامش کنند، زنان شاغل دل و ایستند که "من به کودک - کودک نام بی توجهی می کنم". در نتیجه، زنان نه تنها مثال هر کارگری در نظام سرمایه داری از خود بیگانگی را تجربه می کنند، بلکه مواجه با کشمکش ارزش های فرهنگی و تقویت آنها هم می شوند و تازه در ازای آن پاداش مالی هم دریافت نمی کنند.

برای اینکه زنان بعنوان کارگران آزاد مزدگیر در موقعیت برابر با مردان قرار بگیرند، لازم است که از آزادی فرهنگی برابر برای ورود به مناسبات مزدگیری برخوردار باشند. ولی زنان با همان آزادی فرهنگی مردان وارد بازار نمی شوند. مقدار بیکاری بین مردان کمتر از زنان است و نقش زنان بعنوان مادر به پیدایش این نابرابری کمک می کند. علاوه، تجزیه بازار کار، با این واقعیت که مردان

مقاله "اقتصاد سیاسی رهایی زنان" نوشته مارگارت بنستون در شماره، سپتامبر ۱۹۶۹ نشریه ماثلی ریویو چاپ شد. اوزنان راجینین تعریف می کند: "آن گروهی از مردم که مسئول تولید ارزش های مصرفی ساده در فعالیت های هستند که در ارتباط با خانه و خانواده قرار دارند". علاوه، زنان "موقعیت فعالی در بازار دارند" و "به صورت بخش سه لایه - سول و انعطاف پذیر ارتش عظیم ذخیره کار" باقی مانده اند. با وجودیکه با بررسی بنستون درباره نقش زنان در خانه موافقیم، به نظر ما تغییراتی که در ترکیب جنسی نیروی کار از جنگ جهانی دوم به بعد صورت گرفته تا کیدا ورا بر زنان به عنوان کارگران خانه که نقش آنها را به عنوان کارگر مزدگیر دست کم می گیرد، رد می کند.

در آمریکا در ۱۹۴۰ از هر ۴ زن بالای ۱۴ سال فقط یک نفر در نیروی کار رکمل جامعه به حساب می آمده، از هر ۱۰ مادر فقط یک مادر کار می کرد و از هر ۱۲ زن ۲۴ - ۱۸ ساله فقط یک زن مشغول تحصیل بود. در ۱۹۶۸ از هر ۵ زن ۱۶ ساله بالا، ۲ زن در نیروی کار رکمل جامعه به حساب می آمد، و از هر ۵ مادر ۲ مادر کار می کرد و از هر ۵ زن ۲۴ - ۱۸ ساله یک زن مشغول تحصیل بود (۱). سرمایه داری انحصاری نه تنها زنان را از نیروی کار اخراج نکرده بلکه بطور روزافزونی آنان را از خانه ها بیرون کشیده و روانه بازار نموده است. در فاصله ۱۹۴۷ تا ۱۹۶۸ میزان مشارکت مردان در نیروی کار از ۸۶/۸ به ۸۱/۲ درصد جمعیت فعال مردان کاهش یافت. در حالیکه میزان مشارکت زنان از ۳۱/۸ به ۴۱/۶ درصد افزایش داشته است. این افزایش قابل توجه در حالی صورت گرفته که نسبت زنان بالغ در مراکز آموزشی هم افزایش چشمگیری داشته است. برای سنین ۲۴ - ۱۸ ساله، نسبت زنان مشغول تحصیل از ۹/۹ درصد در ۱۹۵۰ به ۲۲/۱ در صدر ۱۹۶۷ رسید و اکنون از درصد مردان مشغول تحصیل در ۱۹۵۰ که ۲۰/۱ درصد بود پیشی گرفته است. در طول همین مدت، ۱۹۶۸ - ۱۹۵۰، نسبت زنانی که به علت "خانه داری" جزء نیروی کار جامعه حساب نمی شده اند، از ۶۰ درصد به کمتر از ۵۰ درصد رسیده است. در ژوئیه ۱۹۶۹، ۴۷/۶۸۱/۰۰۰ مرد بین سنین ۲۰ تا ۶۴ ساله (۹۳/۴ درصد کل) جزء نیروی کار جامعه بوده اند، در حالیکه برای زنان ۲۵/۸۰۷/۰۰۰ نفر (۴۸/۱ درصد کل) جزء این کل بوده و ۲۵/۱۸۰/۰۰۰ نفر به علت "خانه داری" خارج از آن قرار داشته اند.

این دشوار است که زنان را در حالیکه $\frac{1}{8}$ کل نیروی کار جامعه را تشکیل می دهند، ساده نگارانه تولید کنندگان بی-مزد ارزش های مصرفی در خانه حساب کنیم. (فقط $\frac{1}{3}$ از مردان در نیروی کار غیرنظامی شاغل هستند) سهم زنان در نیروی کار غیرنظامی از ۲۸/۱ درصد در ۱۹۴۷ به ۳۷/۱ درصد در ۱۹۶۸ افزایش یافته است. در آوریل ۱۹۶۹ سهم زنان در بخش های مختلف به قرار زیر بود:

به خدمت نظام وظیفه فراخوانده می شوند و در نتیجه یک کاهش نسبی عرضه نیروی کار مردان پیدا می شود، تشدید می گردد. در فاصله ۱۹۴۷ تا ۱۹۶۲ که کل افراد شاغل در ارتش بطور متوسط ۲/۵ میلیون نفر بود، درصد بیکاری میان مردان ۴/۶ درصد بود که فقط ۰/۶ درصد از درصد بیکاری میان زنان کمتر است. ولی از ۱۹۶۲ که کل افراد شاغل در ارتش به بیش از ۳ میلیون رسید، درصد بیکاری مردان به ۳/۸۳ درصد رسید که ۱/۶۷ درصد از بیکاری میان زنان (۵/۵ درصد) کمتر است. از آنجا که مردان به خدمت نظام فراخوانده می شوند، در نتیجه از "امتیاز" بیکاری کمتری بهره مندی کردند. بعلاوه، تجربه نمونه وار زنان نشان می دهد که آنها دوبرابر دفعات مردان وارد بازار کار می شوند. یک بار قبل از بچه دار شدن و بار دیگر وقتی بچه ها آنقدر بزرگ می شوند که مادران می توانستند مجدداً وارد بازار کار بشوند. در سالهای اخیر، تقریباً نصف زنان بیکار آنها "دوباره وارد نیروی کار شده اند". در ژوئیه ۱۹۶۹، درصد زنانی که به علت "از دست دادن آخرین شغل خود" بیکار شده اند، تقریباً ۳۷ بود که تقریباً برابر با سهمشان در کل نیروی کار جامعه است. ولی در میان اشخاصی که به علت "ورود دوباره به نیروی کار" بیکار شدند، سهم زنان ۲/۲ برابر سهم مردان بوده است. بالاخره، از آنجا که پذیرش "نان آور" را دارد، در نتیجه، تغییر مکان عمده با موقعیت های شغلی اوتعیین می شود. بدین ترتیب، زنان در خانواده هایی که همزن و هم مرد شاغلند، بطور ناچار برای مواجه با بیکاری ناشی از تغییر مکان می شوند. بنابراین این، درصد بیشتری بیکاری میان زنان اگر چه مستقل از "تبعیض" نیست، عمده تا از این منتج می شود که زنان بعنوان مادران در خانواده های هسته ای با شرایط متفاوتی از مردان وارد بازار کار می شوند. "نیروهای طبیعی بازار" این روند را به اتمام می رسانند.

یکی از پیش شرط های بنسنتون برای رهایی زنان امکانات برابر داشتن با مردان برای کار در بیرون از خانه است، ولی برای تحقق آن ضروریست که زنان و مردان متساویان از قید و بند های رفتاری بیگانه با بازار آزاد باشند. نا رضایتی روز افزون زنان احتمالاً نتیجه پرولتریزه شدن سریع آنان است که در مواجه با بازاری قرار گرفته اند که بیانگرتضاد بین قید و بند های بیگانه با بازار مادی از یک سو و قید و بند های مطابق با بازار کارگر آزاد مزدگیر از سوی دیگر است. اگر زنان قرار داشته اند که در مدیریت با مردان داشته باشند و اگر والدین مسولیت های عملی نگهداری و پرورش اطفال را شراکتاً انجام دهند، کار فرمایان استخدام کارگران مجرد را که بیشتر قابل اعتماد هستند و مدت بیشتری در یک شغل باقی خواهند ماند، به استخدام کارگران متاهل ترجیح خواهند داد و آنگاه تضاد بین خانواده هسته ای و کار مزدگیر آزاد در نظام سرمایه داری آشکار می شود. ما بر این باوریم که لازمه رهایی زنان علاوه بر برابری، صنعتی کردن کارخانگی و اجتماعی کردن پرورش اطفال است و ما می توانیم برای برای نابودی سرمایه داری و خانواده هسته ای هر دو مبارزه کنیم. البته این نکته با بدو روشن باشد که با کارگردن ما در آن، سرمایه داری خانواده هسته ای را تضعیف کرده است (در حال حاضر تقریباً ۴۰ درصد از مادرانی که اطفال پائین تر از ۱۸ سال دارند وارد بازار کار شده اند).

در ادامه، ما عقیده داریم که آمار ارائه شده این نظر بنسنتون را که "هیچ کس، نه زن و نه مرد نقش زنان در نیروی کار را خیلی جدی نمی گیرد" به زیر سوال می برد. $\frac{2}{5}$ از زنان شاغل که ازدواج کرده اند و درآمدشان بخشی از درآمد خانواده است، این نکته را خیلی هم جدی می گیرند. ورود چشمگیر زنان به نیروی کار از جنگ دوم جهانی به این سو همراه با آن افزایش انفجاری میزان کارخانگی مسیباتاً عه و گسترش شیوه زندگی طبقه متوسط بوده است. در مارس ۱۹۶۷ وزارت کار آمریکا این وضعیت را به درستی به شرح زیر خلاصه کرده است:

حدوداً نصف زنان ۱۸ تا ۶۴ ساله در هر مقطع زمانی مشغول کارند و از هر ۵ زن شاغل ۳ زن ازدواج کرده با شوهران خود زندگی می کنند. تقریباً تمام این زنان در درآمد خانواده سهم دارند و اغلب درآمدشان است که موجب می شود درآمد خانواده از حداقل خط فقر بیشتر شود. در برخی از خانواده ها درآمدن موجب می شود که درآمد خانواده از سطوح پائین به سطوح متوسط درآمدها ارتقاء یابد. در واقع، در میان خانواده های با درآمد متوسط است که بیشترین درصد زنان شاغل در نیروی کار را پیدا می کنیم.

در مارس ۱۹۶۷ در آمریکا ۴۲/۶ میلیون خانواده (زن و شوهر) وجود داشته که در ۱۵ میلیون از این خانوادها، زنان جزء مزدگیران بوده اند. در خانواده هایی که زنان کار می کرده اند، متوسط درآمد خانواده در ۱۹۶۶، ۹۲۴۶ دلار بود. در حالیکه در خانواده هایی که زنان کار نمی کرده اند، متوسط درآمد ۷۱۲۸ دلار بوده است.

متوسط درآمد زنان شاغل فقط ۶ درصد متوسط درآمد مردان است. تردیدی نیست که آنچه مدیران در توضیح و توجیه این تفاوت می گویند، بعضاً حقیقت دارد. این درست است که میزان غیبت زنان از محل کار ۲ تا ۴ برابر مردان است و متوسط زمانی که زنان در یک شغل باقی می مانند تقریباً نصف مردان است (۲/۸ سال در مقایسه با ۵/۲ سال) (۳). نکته این است که این زنان هستند (و نه مردان) که بازار کار را ترک می کنند تا بچه ها را رهنورد و سپس در خانه می مانند که از کودکان نگهداری کنند. این عوامل موجب می شوند که هزینه اضافه کاری و آموزشی کارگران بیشتر شود و در نتیجه هزینه استفاده از زنان افزایش پیدا کند. از عوامل دیگری که به پائین بودن متوسط درآمد زنان کمک می کنند این است که آنها عمده تا در کارهای اداری شاغلند (تقریباً ۶۰ درصد زنان شاغل)، بطور نسبی کمتر در اتحادیه ها مشغول هستند (وضعیتی که با توجه به کوتاهی دوران اشتغال به آسانی قابل اصلاح نیست)، با بدو عرضه روز افزون نیروی کار زنان رقابت کنند، و بالاخره، با تبعیضات آشکار هم روبرو هستند. بهر حال این واضح است که با توجه به تقابل بین کار در بیرون و پرورش اطفال، کار فرمایان زنان را در شغل های بیکار می گیرند که هزینه آموزشی کارگران و ضرر ناشی از غیبت از کار را پائین باشد.

یادداشت‌ها

۱ - تمام محاسبات از منابع زیر استخراج شده اند مگر آنکه غیر از آن تصریح شود:

HISTORICAL STATISTICS OF THE UNITED STATES,
STATISTICAL ABSTRACT OF THE UNITED STATES,
1968 , 1969
EMPLOYMENT AND EARNINGS Vol.16, No.2 August 1969

راجع به مادران شاغل نگاه کنید:

U.S. DEPARTMENT OF LABOUR, WOMEN'S BUREAU,
LEAFLET 37 : "WHO ARE THE WORKING MOTHERS?"

۲ - نگاه کنید به گزارش:

SAN FRANCISCO CHRONICLE , SEPTEMBER 15, 1969.

۳ - نگاه کنید:

V.C. PERELLA: "WOMEN AND THE LABOUR FORCE",
MONTHLY LABOUR REVIEW, FEBRUARY 1969; P.9
H.R. HAMEL: "JOB TENURE OF WORKERS, JANUARY
1967, SPECIAL LABOUR FORCE REPORT P.31

۴ - نگاه کنید:

U.S. DEPARTMENT OF LABOUR : WOMEN'S BUREAU,
"WORKING WIVES - THEIR CONTRIBUTION TO FAMILY
INCOME" DECEMBER 1969.

"احتمال فقیر نبودن در خانواده‌هایی که زنان هم‌کار می‌کنند، به مراتب بیشتر از خانواده‌هایی است که زنان کار نمی‌کنند. تقریباً ۵ میلیون خانواده در ۱۹۶۶ درآمد سالانه‌ای کمتر از ۳۰۰۰ دلار داشته‌اند. فقط ۵ درصد از خانواده‌هایی که زنان هم‌کار می‌کنند در این دسته‌ها می‌گیرند، در حالیکه برای خانواده‌هایی که زنان کار نمی‌کنند، این رقم ۱۵ درصد است. درآمدی معادل ۷۰۰۰ دلار در سال را در ۱۹۶۶ مادران متوسط برآورد می‌کنیم، ولی این مقدار برای یک خانواده شهرنشین که ۴ عضو داشته باشد کفاف می‌دهد. ۲۹ درصد از خانواده‌هایی که زنان هم‌کار می‌کنند، درآمدی یا بیش تر از این مقدار دارند، ولی برای خانواده‌هایی که زنان کار نمی‌کنند، این رقم ۴۹ درصد است.

هرچه درآمد سالانه خانواده بیشتر باشد (تا ۱۵۰۰۰ دلار) احتمال بیشتری دارد که زنان هم‌جزء نیروی کار باشند. درصد مشارکت زنان در نیروی کار در مارس ۱۹۶۷ برای خانواده‌هایی که در سال ۱۹۶۶ درآمدی کمتر از ۲۰۰۰ دلار داشته‌اند، از همه پائین تر و برابر ۱۳ درصد بوده است. در حالیکه برای خانواده‌هایی که درآمد سالانه‌شان بین ۱۲۰۰۰ دلار تا ۱۴۹۹۹ دلار بوده این رقم به ۵۳ درصد می‌رسد. اگر پرسیده شود که زنان شاغل به چه مقدار در درآمد خانواده نقش دارند؟ در جواب باید گفت که بر اساس پژوهش اداره آمار وزارت کار، متوسط درآمد زنان در کل درآمد خانواده در ۱۹۶۶، ۲۲/۲ بوده و در خانواده‌هایی که زنان تمام وقت در طول سال کار کرده‌اند، این رقم ۳۶/۸ درصد بود... (۴)

این ارقام خودسخن می‌گویند. حفظ سطح زندگی خانواده و در بسیاری از موارد اجتناب از فقر در حال حاضر عمدتاً نه به یک درآمد بلکه به درآمد (زن و شوهر) بستگی دارد. این روندی غیر قابل بازگشت است. شرکت زنان در کار مزدبگیری را دیگر نمی‌توان "ناپایدار و گذرا" برآورد نمود. زمان برای رجعت زنان به خانه سپری شده است ●

ماخذ مقاله:

MONTHLY REVIEW : JANUARY 1970
MONTHLY REVIEW : JANUARY 1970

